أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در حدیث شریف عنوان میفرمایند كه: «و جملة اشتغاله فیما امره تعالی به و نهاه عنه» آن بنده‌ای كه خود را در تحت عبودیت و اطاعت پروردگار در می‌آورد و می‌خواهد نصیب خود را به بهترین وجه و به احسن طرق و به اكمل مراتب فعلیت بگذراند، آن شخصی است كه جمیع امور خود را و اشتغال خود را منحصر می‌كند برآنچه كه خداوند امر كرده و برآنچه كه او نهی كرده است.

 راجع به این فقره‌ی از كلام امام علیه‌السّلام عرض شد كه دیدگاهها و انظار مختلفی وجود دارد. دیدگاه اول دیدگاهی بود كه انسان به نفس افعال و كیفیت تأثیر آنها بر رشد و تكامل نفس نظر داشته باشد. عرض شد كه نفس عبارت است از پدیده‌ای كه خدای متعال او را از مقام توحید و بساطت به مراتب تعینات و عالم كثرات نزول داده است البته در این مرتبه از نزول حكمتی نهفته است كه عبارت است از تكامل و رسیدن به فعلیت و بروز و ظهور آنچه را كه در درون خود مخفی داشته است. مثالش خیلی روشن است و برای همه ما این قضیه مشهود است كه افراد در وجود خودشان و در كمون نفس خودشان، برای رسیدن به مراتبی از جهات وجودی كه در این دنیا هست، چه جهات مادی و چه جهات معنوی دارای استعدادهایی هستند ولی این مسئله به منصه بروز و ظهور نمی رسد، مگر اینكه انسان نفس خود را در تحت تربیت خاصی كه آن تربیت خاص منتهی می‌شود به این مرتبه، دربیاورد.

 انسان استعداد و آمادگی برای رسیدن به بالاترین مراتب علمی از همین علوم متداول روز را دارد، ولی تا وقتی كه اهتمام نسبت به مطلب نداشته باشد و آستین همت بالا نزند و خود را با شرایط مشكل برای رسیدن به مطلب وفق ندهد، در همان مرتبه می‌ماند. اگر هزار سال هم بر او بگذرد، اگر عمر نوح را هم بكند، باز به نتیجه ای نمی رسد، با همان روز اولش تفاوتی ندارد زیرا گذران شب و روز و ماه و سال تاثیری بر رشد و تكامل انسان ندارند، چه انسان بیست سال از عمر او بگذرد چه دو هزار سال بگذرد هیچ تفاوتی از نقطه نظر رشد و تكامل روحی مترتب نمی شود و هر لحظه ای از عمرخود را كه در این طریق بگذراند، به همان مقدار و به همان لحظه نصیب دارد. اگر یك صفحه از این كتاب را بخواند به اندازه یك صفحه بهره برده است، دو صفحه بخواند دو صفحه بهره برده است. فلهذا خدای متعال برای وجود انسان یك حصه و سهمی از عمرقرار داده است. راجع به این مسئله گمان می‌كنم اشاراتی در چند سال پیش بود، نمی دانم نظر رفقا هست یا نه؟ الان گذرا برای ارتباطمان با این مطلب این قضیه و مطلب را عرض می‌كنم، كه هر شخصی در این عالم‌

 وجود یك سهمیه ایی از عمر دارد. بعضی‌ها سهمیه‌شان صد سال است، بعضی‌ها هشتاد سال است، بعضی‌ها پنجاه سال است، بعضی‌ها پنج سال است، بعضی‌ها دویست سال است، بعضی‌ها مانند نوح بیش ازهزار سال است نقل می‌كنند لقمان بیش ازهزارسال عمر داشت. افرادی در سابق بودند كه عمرهای طولانی داشتند. راجع به حضرت سلمان فارسی تا سیصد سال هم در كتب نقل شده كه ایشان عمرش بوده است. حداقل عمری كه برای ایشان نوشته اند حدود دویست سال بوده كه در همان اواخر عمرخدمت رسول خدا رسید و به شرف اسلام مشرف شد و رسید به آن مراتبی كه باید برسد. هر شخصی یك سهمیه ای دارد و این سهمیه در اختیار انسان نیست، مقرر شده است و طبق آن سهمیه می‌رود. خدای متعال نسبت به این سهمیه، در كم و زیادش با ما كاری ندارد. یعنی حسابی كه از ما می‌رسد براساس كم و زیاد نیست. زیرا حیات و زندگی به نحو عادی در اختیار انسان نیست. مواجهه با امراض و بیماریها در اختیار انسان نیست و انسان در آن كم و زیاد كردن سهمیه مسئولیت ندارد. بله! نسبت به آن مقداری كه برای او قرار داده شده مسئولیت دارد. یعنی امروزكه روز پنجم ربیع الثانی است و روز جمعه است، برای امروزخدای متعال این سهمیه را برای ما قرار داده است. كه امروزرا چگونه صرف می‌كنیم. به فردایت كاری ندارم و راجع به دیروز هم پرونده اش جدا است.

 امروز روز جمعه پنجم ربیع الثانی را چگونه می‌گذرانی؟ این مسئله است، این را ما باید دقت كنیم و چنانچه نسبت به آن سهمیه آن وقت مراقبت داشته باشیم، مراقبه كنیم، محاسبه داشته باشیم، همانطوری كه بزرگان توصیه داشتند و وقت خود را به بطالت نگذرانیم، با اعمال و رفتارپوچ و بی معنا روز را به شب و شب را به روز نیاوریم، اگر آنطور كه بزرگان راه و اولیاء طریق مطلب را از نظرمراقبه بیان كرده اند، ما انجام بدهیم، در قبال سهمیه همین امروزروسفید خواهیم بود. فقط همین امروز! فردا برای خود حصه ی دیگری دارد و حساب و كتاب دیگری دارد. لذا هر سهمیه ی از وجود برای انسان دیگر قابل بازگشت نیست. گرچه ممكن است خدای متعال بواسطه توبه، بواسطه ی غلبه رحمت و بواسطه ی آن روح لطف و عظمت پرده بر لغزشها و خطاهای گذشته ی ما بیاندازد و باب توبه را برای همین مسئله باز كرده است و برای همه این باب رحمت باز است، اما آن سهمیه ی وجودی كه مربوط به امروز است، او دیگر برنمی گردد. یعنی اگر قرار باشد كه به یك شخص یك لیوان سهمیه بدهند، این شخص با از بین بردن امروز، ثلث این لیوان را به زمین می‌ریزد، دو ثلث دیگر باقی می‌ماند جای این ثلث خالی را چیزی پر نخواهد كرد.

 اینجاست كه رسول خدا صلی ال له علیه و آله وسلم می‌فرمایند: «من اقترف ذَنْباً فارَقَهُ عَقْلٌ لَنْ یعُدْ ابَداً[[1]](#footnote-1)» كسی كه در هر لحظه از لحظات عمر خود گناهی را مرتكب بشود، لغزشی از او سر بزند، خطایی ازاو سربزند، عقلی از او مفارقت خواهد كرد كه هیچگاه برنخواهد گشت. یعنی اگراین شخص به كمال هم برسد آن مرتبه ی از وجودی‌اش را از دست داده است. افراد از نقطه نظر مراتب وجودی كمالی مختلف هستند، دارای سعه‌های مختلفی هستند و این مسئله در بقاء بعد از فنا وقتی كه انسان از مرتبه بساطت و مرتبه هوهویت‌

 نزول پیدا می‌كند به مراتب كثرت و تعینات قابل مشهود است. انسان كیفیت ظروف اولیاء الهی و مقام ابرازو اظهار و اثبات آنها را می‌بیند، كه از ابراز و اظهار و اثبات، به ثبوت و ظهور و بروز آنها پی می‌برد، كه در چه نقطه ای و در چه مر تبه ای قرار دارند. مقصود رسول اكرم از فارَقَهُ عَقْلٌ لَنْ یعُدْ ابَداً این است كه یك مقدار از آن سرمایه ای را كه خدای متعال در نفس انسان قرار داده و نفس را به واسطه ی آن سرمایه قابل برای رسیدن به مرتبه كمال میگرداند، آن سرمایه را انسان بواسطه گناه از دست می‌دهد. و این مطلب با آنچه كه در قرآن كریم نسبت به او تذكر داده می‌شود و روایات ائمه علیهم السلام هم بر این مسئله دلالت دارد، منافاتی ندارد، كه راجع به افرادی كه واقعاً رجوع كرده اند و واقعا به خدا برگشتند و واقعاً ازهمه تعلقات دست برداشتند و اتفاقاً این یك مسئله مشهودی هم است و تجربه هم شده و نظیرزیادی برای او به اثبات رسیده، كه اینها بواسطه رجوع به پروردگار آنچنان تحول پیدا می‌كنند كه گویی گناهی مرتكب نشده اند! خطائی از آنها سرنزده است!

 این مطلب در قرآن كریم به‌ فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَه سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ‌ الفرقان، ٧٠ تعبیر آورده می‌شود. خدای متعال سیئات اینها را تبدیل به حسنه می‌كند و این خودش یك بحث خیلی عمیقی را می‌طلبد كه چطور یك عملی كه با كدورت نفسانی، اثر سلبی و اثر منفی بر نفس گذاشته است. یك مرتبه نه تنها آن آثار منفی و سلبی خود را از دست می‌دهد، بلكه تبدیل به نورانیت و رشد و رقاء می‌شود! افرادی كه واقعاً از زمینه نفس بیرون بیایند و پا را بر همه ی تعلقات بگذارند و از جمیع آنچه كه موجب بعد به پروردگار است دست بشویند و یكباره خود را رها كنند و خالی كنند و ذهن و فكر خود را از آنچه كه انجام می‌دادند بیرون بیاورند، خدای متعال نه تنها قلم عفو برهمه مسائل گذشته آنها می‌كشد بلكه مسائل گذشته آنها را تبدیل به ثواب می‌كند! این یك مسئله خیلی عجیبی است! اؤلئِكَ یبَدِلُ الْ له تصریح هم هست! هیچ كنایه ای هم در بین نیست كه چطور یك عمل گناه تبدیل به حسنه می‌شود.

 حسنه عملی است كه هم نفس او نورانی است و هم منور است. حسنه عبارت است از عملی كه هم وجود او برانگیخته از نفس روحانی و نیت خالص است وهم موجب رشد است.

 این افرادی كه در گذشته بواسطه ی غفلتشان، بواسطه ضلالتشان، بواسطه جهالتشان، مرتكب اشتباه و خطاهایی شدند در دستگاه الهی مسئله از این قبیل است شما این را جایی ندیدید، یعنی این مطلب در جایی وجود ندارد و با معیارهای عادی قابل سنجش نیست كه شخصی كارخلافی انجام بدهد، بعد رفیق او كه نسبت به او این عمل انجام گرفته، نه تنها او را ببخشد بلكه بر آن عمل گذشته پاداش بدهد! ما یك همچنین چیزی سراغ داریم؟! حالا فوقش می‌گویند از گناه شما می‌گذریم، از تقصیر شما صرف نظر می‌كنیم. اما اینكه بر اساس آن عمل یك پاداش و یك دست درد نكنی هم به شما بدهیم بفرمایید اینهم آن پاداش، این دیگر مسئله ای است كه نه تنها این قضیه در دستگاه پروردگار وجود دارد، بلكه درارتباط با كیفیت تعامل و روابط اولیاء

 الهی، این قضیه مشاهده می‌شود كه آنها هم همینطور هستند. یعنی یك ولی خدا، آن كسی كه به مقام بقا رسیده است و از مراتب تعینات نفس خارج شده است، كیفیت نظراو نسبت به افراد با ما تفاوت می‌كند و حال او و تعلق او نسبت به اشخاص با ما فرق می‌كند. اگر یك نفر من دیدم ... این مطلبی را كه خدمتتان عرض می‌كنم، به تجربه ثابت شده است.

 راجع به آن قضیه اول بسیاری از افراد را من سراغ دارم، من جمله یكی از اشخاص می‌گفت وقتی كه من فردی بودم در معاملات خودم، در كار خودم، درارتباطات خودم، چنین و چنان بودم، وقتی كه خدمت مرحوم آقا رسیدم ایشان یك دستور توبه‌ای به من دادند. شب سه شنبه ای بود كه من خدمتشان رسیدم و خیلی از گذشته خود پشیمان بودم در یك وضعیت بسیار ندامت گونه به سر می‌بردم. مرحوم آقا آمدند و به من این دستور توبه را فرمودند. من به ایشان گفتم كه آقا من خیلی گناه كرده‌ام! ایشان فرمودند كه آقا خدا همه را می‌بخشد! تا فرمودند «خدا همه را می‌بخشد» نگاه كردم در وجود خودم دیدم من اصلًا گناه نكرده‌ام! اصلًا گناه نكرده‌ام! هر چه فكر كردم هر چه تأمل كردم ... یك ساعت پیش چه بود؟! یعنی حتی ...، بله! مثلًا كاری كه انجام داده است یادش است كه چه كاری انجام شده است، اما اینكه این كار گناه بوده، اثر منفی داشته است دیدم دیگر نیست! بله، كار را انجام دادم ولی چقدر كار خوبی هم بودهاست! خیلی تعجب كردیم! این كار انجام شده، ولی عجیب! چرا این پس برای من كدورت نیاورده است؟ آن دم ونفس ولی خدا كه مطابق با بروز و ظهور اسماء رحمانیه و رحیمّیه پروردگاراست ... چون ولی خدا مقام ابراز و ظهوراسماء پروردگاراست، كاری كه ولی خدا می‌كند با كاری كه من و امثال من می‌كنند تفاوت از زمین تا آسمان است. آن ولی خدا در مقام بروز و ظهور آن اسمائی است؟ كه خدا در قرآن دارد اؤلئِكَ یبَدِلُ الْ له سَیئاتٍهم حَسَنات. تبدیل سیئه به حسنه به چه نحوی است؟ بالاخره انسان باید تفكر كند، راجع به این قضیه تأمل كند كه چه جور می‌شود كه یك شیئی كه در خارج است وانسان از آن تنفّر دارد و از او دوری می‌كند و از آن حالت اشمئزاز دارد، یك مرتبه برگردد و تبدیل شود به یك موجودی كه مانند گل زیبا و خوشبویی است كه انسان نمی تواند او را از خود جدا كند! پس چطور ممكن است یك همچنین مسئله ای؟! البته از نظر ظاهری ممكن است خاكی، برگی، چیزی، اشغالی و از این مسائلی كه باشد، به واسطه تغییر وتبدلات فیزیكی تبدیل شود. اینها از نقطه نظر ظاهر ولی صحبت در این است كه آن حقیقتی كه در درون این منطوی است ... كه راجع به این قضیه امروز بنده می‌خواستم یك قدری صحبت كنم. ما هم صحبتهایمان مثل قولهایی است كه همیشه می‌دهیم! فرض كنید كه میگوییم راجع به این قضیه صحبت می‌كنیم. بعد یك دفعه سر از یك جای دیگر در می‌آوریم! آن حقیقتی كه در این مسئله منطوی است، آن حقیقت كه دیگر با مسائل عادی قابل سنجش و قابل معیار نیست! آن مسئله ای كه از روی جنبه ی كدورت نفسانی تحقق پیدا كرده است، او را چطور خداوند تغییر می‌دهد؟! اینجا مقام اعجاز پروردگارظاهر می‌شود كه چطور خدای متعال كاری را می‌كند كه آن كار از دست غیر او بر نمی آید؟!

 چطور خدای متعال عملی را انجام می‌دهد كه این عمل از غیر او سر نمی تواند بزند؟! و او عبارت است از تغییر ماهوی اشیاء نه هوهوی، تغییر ماهیت اشیاء از مرتبه كدورت به مرتبه نورانیت و به مرتبه روحانیت.

 این مسئله برای چه كسانی است؟ نه برای همه‌ها بلكه برای افرادی كه واقعاً ازتحت تعلقات، خودشان را بیرون بیاورند و با قدم صدق و عزم راسخ و اهتمام بلیغ، قدم در راه سلوك و طریق او قرار بدهند، خدای متعال هم اولین پاداش و دشتی كه به آنها می‌دهد این قضیه است. می‌گوید تا به حال هیچ گناهی انجام ندادی! هیچ كاری مرتكب نشدی! بلكه كارهایی را كه همه را كردی من برایت ثواب می‌نویسم! در این دستگاه ما این مطلب هم وجود دارد. این را هم شما در كنار سایر مطالب قرار بدهید. این كار هم از ما بر می‌آید! این هنر هم از ما بر می‌آید! و مسئله اینطور است و این شوخی نیست‌ها! چشم بندی نیست‌ها!

 عرض كردم كه این مسائل به تجربه ثابت شده است. اگر قرار بر این است كه ما این مطلب را نفهمیم باید راجع به خودمان تجدید نظركنیم. باید به آن مسائلی كه در وجود ماست بیشتر فكر كنیم و باید نسبت به آنچه كه با او دست به گریبانیم، بیشتر بیاندیشیم.

 باز یكی دیگر از دوستان تعریف می‌كرد كه وقتی كه ما خدمت ایشان رسیدیم و پس از اینكه مدتی خدمت ایشان بودیم، نسبت به مطالبی كه بوده و اینكه در چه وضعیتی بودیم و حالا در چه قضیه ای قرار داریم، ما همینطور ناراحتی و احساس پشیمانی و ندامت و اینها داشتیم. یك روز ایشان فرمودند كه آقا! گذشته‌ها را خدا می‌بخشد، خدا ارحم الراحمین است. انسان نباید راجع به اینها فكر كند. مسئله عوض شده تغییرپیدا كرده است ایشان فرمودند: كه نه ...، او گفت: كه نه من نگرانم و اینها. ایشان فرمودند برو این كار را انجام بده و این توبه ی واقعی را انجام بده، دستوری را به او دادند و این رفت انجام داد، در صبح جمعه ای بود و می‌گفت من وقتی كه این مطالب را انجام دادم، آمدم ازمنزل بیرون، بین الطلوعین قدم زدم. تقریباً منزلش هم در بیرون شهر بود. میگفت: همین كه من حركت كردم در خیابان و جاده و در بیرون شهر حركت كردم، یك مرتبه متوجه شدم كه اصلًا من گناهی مرتكب نشده‌ام! ابدا! و هر چه به خود فكر كردم دیدم من كاری نكرده‌ام! این یك درجه فرق داشت باآن! این دید اصلًا كاری انجام نداده است! یعنی هر چه به ذهن خودش فشار آورد كه اعمال گذشته ی خود را یك باز نگری كند، دید چیزی در این پرونده وجود ندارد! هیچ! اصلًا هیچ! و تا الان هم همینه ها! الآن می‌گوید من كاری نكردم! خیلی هم خوب و خیلی هم راحت مثل سایر افراد هم دارد راه می‌رود، توی اجتماع كارمی كند و فرد بسیار با شخصیتی هم هست و مسئولیتی هم به عهده دارد و خیلی فرد عادی است. اما چطور این قضیه اتفاق می‌افتد؟ این برای این است كه درست آمد دو درصد هم برای خود نگذاشت، ده در صد نگذاشت، پانزده در صد نگذاشت. به قول مرحوم آقا راجع به بعضی از افراد كه من خدمت ایشان عرض كردم كه آقا اینها آیا با تمام وجود آمدند؟ فرمودند: نه آقا! اینها ده در صد را به ما

 دادند، نود درصد را برای خودشان نگه داشتند! بعضی‌ها هشتاد در صد، بعضی‌ها هفتاد در صد، ولی بعضی‌ها صد در صد را می‌سپرند، صد در صد را واگذارمی كنند.

 اینجور اگر باشد مسئله فرق می‌كند. قضیه، قضیه فضیل بن عیاض می‌شود. قضیه قضیه ی بِشرحافی می‌شود. قضیه، قضیه ی آن افراد خالص و اصحاب خاص رسول خدا می‌شود. مسئله، مسئله زهیر بن قین می‌شود. مسئله، مسئله حر بن یزید ریاحی می‌شود. اینها چهجور بودند؟ اینهاهمین جور بودند. وقتی كه آمد خدمت سیدالشّهدا همه چیز را كنار گذاشت، همه چیز را كنارگذاشت. و وقتی خدمت حضرت رسید با چه حالی بود؟ مسئله شوخی نبود. خدمتتان عرض كردم. این جریان كربلا همه‌اش زیر سر حر بود دیگر! تمام این مصائب وتمام این مشكلات وتمام این گرفتاریهایی كه پیش آمد همه ی اینها زیر سر همین حر بود! اگر جلوی حضرت را نمی گرفت، حضرت به طرف یمن رفته بودند و مطلب صورت دیگری پیدا می‌كرد. پس از نقطه نظر ظاهراگرما بخواهیم بررسی كنیم گناه تمام قضایا زیر سر این است كه این آمد و این قضیه را به این كیفیت سوق داد. اما وقتی كه می‌آید پیش سیدالشّهدا ... سیدالشهدا كه مثل من نیست، مثل امثال من كه نیست. سیدالشّهدا مجری اسماء الهی و صفات اولیاء الهی دراین عالم وجود است. سیدالشّهدا مظهر اتمّ صفات رحمانیه و رحیمیه پروردگار در این عالم وجود است. سیدالشّهدا وجود نازله پروردگار در این عالم است. یعنی اگر خدا می‌خواست بیاید در این عالم، در این كره خاكی، همین چشم و گوش و دهان و زبان و دست وپا و سر داشته باشد، چه جوری بود؟ سیدالشّهدا وجود نازله ی پروردگار است در روز عاشورا. یعنی آن وجود آمده است در اینجا. شما از خدا چه سراغ دارید؟ از امام حسین بگیرید! قضیه این است هر چه از خدا می‌خواهید اینجاست! مطلب این است. نظری كه حضرت می‌كند با نظری كه سایر افراد می‌كنند فرق می‌كند. خدا در قرآن گفته اؤلئِكَ یبَدِلُ الْ له سَیئاتهم حَسَنات. ما سیئات اینها راهمه را تبدیل به حسنه می‌كنیم. خودش گفته دیگر! پای حرف خودش هم می‌ایستد دیگر. اگر این حر بن یزید بیاید و بگوید خدایا این معجزه را من می‌خواهم الان ازتو ببینم ... لذا وقتی كه آمد پیش سیدالشّهدا اقرار كرد كه بدترین افراد روی زمین است. و جهتش هم همین است، جهتش این است كه من این جریان را بوجود آوردم. والا در همان منزل وقتی كه شما گفتید من می‌خواهم به سمت یمن بروم، اگر من جلویت را نمی گرفتم، خوب رفته بودی دیگر و قضیه پیش نمی آمد. و واقعه را دیدو دید مسئله جدی است! رفت پیش عمر سعد گفت می‌خواهی چه كار كنی؟ می‌خواهی جنگ كنی؟! پس چه! ما با كسی شوخی نداریم! عمر سعد گفت ما با كسی شوخی نداریم! یا باید تسلیم یزید بشود و بیعت بكند یا كمترین كاری كه می‌كنیم، تمام سرها را از بدن جدا می‌كنیم. این كمترینش است! دید نه! مسئله جدی است! عجب! خیال می‌كردیم یك جور دیگر در می‌آید، بالاخره صلحی می‌شود، می‌آیند و مذاكره می‌كنند و ... مگر امروزه انجام نمی دهند؟! این به آن می‌پرد، آن به این می‌پرد بعد هم بلند می‌شوند می‌آیند با هم مذاكره می‌كنند و یك چیزی این به آن می‌دهد آن می‌رود پی كارش و این هم سرجایش می‌آید. خب گفتیم كه اینها می‌آیند و یك مذاكراتی انجام می‌شود و یزید یك تعهداتی می‌گیرد و به امام حسین‌

 میگوید شما برو در یك جا و كاری به كار ما نداشته باش و حضرت هم قبول می‌كند وبعد هم مسئله ختم پیدا می‌كند. نمی دانستیم كار به اینجا می‌كشد دیگر! خبر نداشتیم. لذا واقعاً خودش را بدترین ... یعنی اگر ما واقعاً خودمان را جای حر بگذاریم چه حالی داریم؟ یعنی حالا بیاییم فرض كنیم این قضیه اگر بدست ما اتفاق می‌افتاد، اصلًا رویمان می‌شد دیگر برویم سراغ سیدالشهدا؟ واقعاً اگر ... بالاخره انسان باید خودش را قرار بدهد دیگر. این كه میگویند قضیه عاشورا زنده است یعنی همین الان ما خودمان را جای حر بگذاریم. همین الان .. با اینكه ما این كار را نكردیم. خدا به ما نعمت و رحمت داد كه ما را آن موقع ... لعلّ اینكه شاید ما آنموقع بودیم همین كار ازما سر می‌زد! هیچ استبعادی ندارد حرّ شاخ و دم نداشت. مثل یكی ازافراد ما بود، تفاوت نداشت. موقعیت برای او آن موقع پیش آمد هنوز برای ما پیش نیامده است، برای ما هم پیش خواهد آمد و پیش آمده، منتها صورتش فرق می‌كند. اینكه بزرگان می‌فرمودند: همیشه انسان باید خود را در آن موقعیت گذشتگان و اهل عِبَرقرار بدهد، اهل عبرت قرار بدهد، معنایش همین است. معنایش این است كه اگر در روز عاشورا بودیم و این عمل از ما سر می‌زد چه می‌كردیم؟ حر آمد دید كه واقعاً دنیا در نظرش تیره و تار شد، تمام شد! جهنمی مطلق شد! هیچ راهی هم ندارد! با این حال اما درونش هنوز بیدار است، وجدانش هنوز كور نشده است. خَتَمَ اللَه عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ البقرة، ٧ هنوز نشده است. هنوز به آن مرتبه نرسیده، مثل خود عمر سعد كه همه روزنه‌ها دیگر بسته بشود. اینها اینطوری بودند دیگر! همه روزنه‌ها بسته شده بود، هیچ راهی دیگر نبود! همین عمر سعد در روز عاشورا وقتی دید امام حسین به این روز افتاده است. گریه اش گرفت و داشت گریه می‌كرد! ولی می‌گفت: بروید بكشید! این خیلی عجیب است! این قضیه خیلی عجیب است است. حالا شمر هم از او بدتر بود شمراو گریه اش نمی آمد. افراد بالاخره در مراتب قساوت هم مراتبی داشتند و دركاتی داشتند. این گریه می‌كرد و می‌گفت بكشید، آن نه! اصلًا می‌خندید و می‌رفت سرامام حسین را می‌برید! هر كدام اینها هم یك مرتبه ای دارند. اینطور نیست كه ... اما این چه قضیه ای است؟! این چه واقعیتی است؟! كه دارد ظلم روشن و بدیهی را در جلوی چشمش می‌بیند و همینطور نگاه می‌كند! پناه به خدا! یعنی انسان واقعاً باید به خدا پناه ببرد كه چه جور می‌شود برای انسان موقعیتی پیش بیاید و چه جور می‌شود برای انسان یك همچنین ظرفیتی پیدا بشود كه انسان به این نحو باشد. انسان نگاه كند! همینطور نگاه كند! و این برای انسان پیدا می‌شود ها! یك مثال جزئی می‌زنم: ممكن است برای شما یك موردی پیدا بشود كه خیلی مورد كوچك و مورد بسیط است. فرض كنید كه درارتباط با دو جریان قرارمی گیرید، یك ظلمی نسبت به یك شخصی شده است. كه خیلی از نقطه ی نظر اجتماعی عنوانی ندارد. برای همه ما اتفاق افتاده است. عنوانی ندارد. حالا به او بی اعتنایی هم شد، شد! مثلا از دست انسان هم ناراحت بشود، بشود! در مقابلش یك فرد خیلی معنونی است و انسان با او ارتباط دارد و به او تعلق دارد و اگر بخواهد او را ناراحت كند، مسائلی به وجود می‌آید. بارها شده است كه به راحتی ازقضیه می‌گذرد. خوب ولش كن مسئله ایی نیست‌

 حالا فعلا ... این چی شد؟ همین جریان شد! شدی عمر سعد! بی برو برگرد! الان شد قضیه ی عمر سعد! شما این حق رو ... این در پیش شما اعتبار ندارد. اما این ارتباطی كه و این كاری كه دارد الان انجام می‌شود در دستگاه خلقت هم به همین مقدار كوچك است و به همین مقداربی ارزش است؟ چرا او را نگاه نمی كنی؟! چرا متوجه ارتباطات و دیالوگ ظاهری در میان افراد هستی و در این ارتباطات ظاهری هستی؟! چرا در ارتباطت با او به مسئله و به بالا نگاه نمی كنی؟ بین این فرد و بین آن فردی كه دارای موقعیت و حساب است، در آنجا چه فرقی می‌كند؟ آن بالا چه تفاوتی دارد؟ این الان صاحب عنوان است، ولی در آن بالا یك قران قبولش ندارند! و این الان بی عنوان است، ولی در آن بالا خیلی قبولش دارند!

 این را می‌گویند سلوك. سلوك یعنی: درست اندیشیدن و عقلائی و منطقی مسئله را بررسی كردن و بعد، عمل را بر طبق آن اندیشه‌ی صحیح و اندیشه ی توحیدی تطبیق دادن. هر جا می‌خواهد برسد، برسد! ممكن است اگر من این كار را بكنم آن شخص با من قطع رابطه بكند. به جهنم كه قطع رابطه می‌كند! به جهنم! ممكن است اگرمن این كار را بكنم ارتباطم با او سست بشود، هزار سال می‌خواهم سست باشد، نباشد اصلًا این ارتباط! این خیلی مسئله ی مهمی است ها! برای همه ما هم اتفاق می‌افتد. برای همه ما این قضیه اتفاق می‌افتد و خواهد افتاد واین ناموس عالم تكوین و عالم تشریع است كه باید برای همه، این امتحانات پیدا بشود. پیدا هم می‌شود بعضی‌ها در این جریان قرار می‌گیرند و فكر می‌كنند و بالا می‌كنند و پایین می‌كنند و مسئله را به سمت دنیا و به سمت هوی پیش می‌برند. بعضی‌ها بعد ازگذشت زیاد از مسئله كناره گیری می‌كنند.

 در قضیه ی زبیر در جنگ صفین مگر خدمت رفقا عرض نكردم؟ وقتی امیرالمؤمنین او را متوجه كرد، چه كرد؟ آمد رفت كنار گفت: من نه این طرفی هستم نه آن طرفی. آمد و این مقدار توانست بگذرد. اما نتوانست بیاید جزء لشكر امیر المؤمنین و شمشیرش را بردارد و بگوید من الان در اینجا می‌ایستم. تا به حال گناه كردم بسیار خوب، هیچ اشكالی هم ندارد! طرف، امیرالمؤمنین است نه یك فرد عادی. از این نقطه ی نظر، خاطر جمع است كه طرف یك فردی است مثل امیرالمؤمنین كه همانطور كه خدا یبَدِلُ الْ لهُ سَیئاتهم حَسَنات هست این هم همین طور است، هیچ تفاوتی ندارد! خودش و بچه اش و همه اولادش تا امام زمان علیه‌السّلام، یك طیف خاصی هستند اینها حسابشان فرق می‌كند، اینها بساطشان فرق می‌كند. الان همان وضعیت در حضرت بقیةال له امام زمان است و حتی این هم كه خدمتتان عرض كردم از طریق دریچه ی نفس آن حضرت است، یعنی این مسائلی كه پیدا می‌شود با عنایت آن حضرت درمیان افراد، آن تغییر كلی پیدا می‌شود ها! باید قضیه از آنجا بگذرد و بیاید. اینها یك طیف خاصی هستند. طرف، أمیرالمؤمنین است، از این نظر مانع نیست. اما مشكل چیست؟ مشكل اینجاست اینجا را چه كند! یك مقداری را كه آمد و متوجه اشتباه شد وآمد و اصلًا كناره گیری كرد گفت خوب ما آمدیم كنار. خوب بابا بقیه آن را هم بیا دیگر! حالا كه تو آمدی كنار، بقیه اش را هم بیا. یكی از اصحاب امیرالمؤمنین رفت وقتی دید آن كناردرخوابیده است، رفت با

 شمشیر زد واو را به قتل رساند، حضرت خیلی ناراحت شدند. گفتند بی اجازه كی رفتی این كار را انجام دادی؟ بدون اجازه رفتی این كار را انجام دادی، چرا رفتی انجام دادی؟ اینها همه اش برای ما نكته است ها! بعد حضرت فرمودند شنیدم از رسول خدا صَلی ال له عَلَیهِ وَآلِه وَسَلَّم كه فرمود: قاتل زبیر در آتش است، در جهنم است. قاتل و كسی كه زبیر را می‌كشد. ببینید بی خود شما نباید بروید كسی را بزنید بكشید. چرا؟ آیا من به تو گفتم؟ حتی لشكرهم ایستاده است ولی هنوز جنگ شروع نشده است، تویی كه سرباز علی هستی نباید تیر بر چلّه بگذاری و رها كنی، چون هنوز جنگ شروع نشده. من به تو دستور دادم؟! كسی كه دنبال امیرالمؤمنین هست، می‌شود این مصداق كلام امام صادق وجملةُ اشتغالِهِ فِی ما امَرَهُ تَعَالی بِهِ وَ ینهَی عَنهُ‌[[2]](#footnote-2) كارش را می‌گذارد همانطوری كه دستورهست، نه سر خود ... این مردم ایستاده اند، دارند با امیرالمؤمنین جنگ می‌كنند، به تو چه مربوط است؟ دستور داد برو! دستور نداد بایست! اصلًا به تو می‌گوید برو! به تو می‌گوید نجنگ! به تو می‌گوید این را نكش! این دارد می‌زند، ولی من می‌گویم این را نكش! من خبر دارم یا تو؟ من از باطن اطلاع دارم یا تو؟ تو فقط ظاهررا می‌بینی. و تمام مشكلاتی كه برای ما پیدا شده است. از همین خودسریها پیدا شده از همین خودسریهای جاهلانه و كاسه های داغ تر از آش و دایه های مهربان تر از مادر، كه سر خود یك كاری را انجام می‌دهند و نمی دانند كه بعد از این چه مطالبی ممكن است انجام بشود.

 خود امیرالمؤمنین كه اینطور نبود، یكی را می‌زد یكی را نمی زد، یكی را می‌زد یكی را رد می‌كرد!

 بعضی‌ها هستند كه می‌آیند با فكر و تعقل و ممارست با نفس و اینها می‌آیند و جانب حق را بر می‌گزینند. بعضی‌ها بی فكر می‌آیند جانب حق را برمی گزینند. این قسم آخرش خوب است. كه وقتی انسان مواجهه ی با یك ظلم و یك حق می‌شود و مواجهه با یك حق و یك باطل می‌شود، دیگر فكرنكند! چه كنم خودم را وفق بدهم؟ جوانب را لحاظ بكنم؟ اگر این جوانب را لحاظ بكنم، این مسائل برایم پیدا می‌شود. اگر این طرف قضیه را بگیرم این جهات برایم پیدا می‌شود. اولیاء الهی می‌خواهند انسان اینطور باشد، وقتی كه انسان در یك جنبه ... بله یك وقتی مسئله باطل هنوز مشخص نشده است، حق مشخص نشده است، انسان باید آنقدر فكر كند و آنقدر ممارست كند، تا اینكه قضیه برایش روشن بشود وقتی روشن شد یك ثانیه فكر كردنش دیگر اشتباه است، حتی یك ثانیه! تمام! دیگر چه می‌خواهیم؟! یعنی یك ثانیه فكر كند كه اگرآنجور بشود دو ساعت ... ولو بعد از یك ساعت برمی گردد و تصمیم صحیح می‌گیرد، ولی یك ساعت اشتباه كرده است، یك ساعت عوضی رفته است. نه! راه درست این است كه وقتی فهمیدی اینجا حق است تمام شد! دیگر راجع به مسائل دیگر فكر كنید. راجع به ... فكر را در سایر مسائل دیگر ببرید. این افراد، آنهایی هستند

 كه یبدلُ ال لهُ سیئاتهم حَسَنات. یعنی خدا می‌آید و آنها را از درون عوض می‌كند، از درون تغییر كلی برای آنها اینطور پیدا می‌كند.

 این مسئله به چه مطلبی مربوط می‌شود؟ این به این قضیه مربوط می‌شود كه نفس انسان، ازنقطه ی نظر اعمالی كه انجام می‌دهد، در عالم وجود یك حسابی دارد و یك ارتباطاتی با نظام تكوین دارد. یعنی خدای متعال وقتی كه انسان را خلق كرده است یك حصه ی از وجودی در انسان قرار داده است آن حصه از وجودی كه مرتبط با نظام تكوین است اگر درست به او رسیده بشود و صحیح به او پرداخته بشود، این به آن مرتبه ی از كمالی خودش می‌رسد والا به آن مرتبه نمی رسد. گرچه مراتبی را طی كند و گرچه به كمال برسد، اما به كمالی رسیده است ضعیف تر و به كمالی رسیده است ناقص تر. و درمقام رجوع و در مقام بقاء و در مقام تعلقات به نفس، آن آثار تفاوت می‌كند و فرق می‌كند. این نفس از نقطه نظر وجودی، رسیدن به مرتبه كمالش متوقف است بر انجام دستوراتی مانند سایر موارد. اینجاست كه ما نظرمان به افعال به عنوان تأثیرات خود فعل است یعنی خود فعل و افعالی كه انسان انجام می‌دهد، افعال گتره و تعبدی نیست. افرادی است كه چه خوبش و چه بدش، این افراد، این افعال از نظر خوبی و بدی، یك اثرات مستقیمی بر نفس انسان بوجود می‌آورند. یعنی هم افعالی كه از نقطه نظر تشریع انسان باید به آن افراد افعال برسد و هم افعالی كه از نقطه نظر تشریع انسان باید از آن افعال دست بردارد، هر دوی اینها افعالی هستند كه در نظام تكوین خدای متعال این افعال را با این پرونده انسان قرار داده است، جدای از این پرونده قرار نداده است.

 وقتی رسول خدا می‌فرماید كسی كه خطایی كند یك حصه ی ازوجودی اوحذف خواهد شد، شوخی نكرده است! كی انسان این را می‌فهمد؟ وقتی كه برایش تنبه پیدا بشود. الان درعالم غفلت می‌گذرانیم. اینجا رفتیم، اشكال ندارد، این مطلب را مطرح كردیم. اشكال ندارد، این ارتباط را با این بر قرار كردیم اشكال ندارد، این عمل را انجام دادیم، اشكال ندارد. این اشكال نداردها مال اینجاست، اما وقتی كه تنبه برای ما پیدا شد آن وقت متوجه می‌شویم كه عجب! من چه می‌توانستم بشوم و نشدم! من چه می‌توانستم بشوم والان ... از این به بعد راه باز است، از این به بعد اشكال ندارد ... بعضی از رفقا می‌آیند می‌گویند خوب آقا ما كه این مقدار از عمرمان را به غفلت گذراندیم، خوب پس بقیه اش ... گفتم خوب بقیه اش را هم بگذرانیم؟! این عقلائی است؟! حالا گذراندیم، گذراندیم، خوب از این به بعد چه؟ آیا از این به بعد راه بسته است؟ از این به بعد راه است، چه می‌دانیم؟ خدا چقدر عمرداده، چقدر بركات داده چقدر دررحمتش باز است! چرا انسان به گذشته فكر كند؟ همیشه انسان باید به آینده فكر كند، گذشته اشتباه بوده، خوب انسان دست برمی دارد توبه می‌كند، واقعاً بیرون می‌آید.

 آن آیه كه دارد فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَه سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ‌ یعنی آن گناهان گذشته تبدیل به حسنه می‌شود و برای انسان نورانیت بوجود می‌آورد. اما آن مرتبه ی از وجودی كه فوت شده، آن مرتبه ی از وجودی دیگر برنمی گردد. این عدم تنافی بین این دو مرتبه از امتثال و از عدم امتثال است. این اعمال، اعمالی است كه انسان باید

 اینها را انجام بدهد. اثراتی كه این اعمال در انسان دارند ... همانطوری كه اینها یك اثرات تكوینی عادی ومادی و فیزیكی دارند ... این عملی را كه انسان انجام می‌دهد یك اثری در وجود انسان دارد، این غذایی را كه انسان می‌خورد یك اثر فیزیكی در وجود انسان دارد. حالا یااین اثرش موجب رشد بدن هست یا موجب ضعف بدن. یك اثر متافیزیكی هم اینها دارند كه آن بر روح و بر جان و بر آن كیفیت مثالی و ملكوتی انسان ... غذایی را كه انسان می‌خورد یك اثر دارد، آن اثر، اثر ظاهری است، آن گرسنگی را بر طرف می‌كند، سلولها را تغذیه می‌كند، انسان را رشد می‌دهد، این یك اثر. این غذا، چه غذا از راه حلال باشد، این اثر در آن پیدا می‌شود، از راه حرام هم باشد، این اثر را دارد. آب غصبی، انسان آن آب را بخورد تشنگی او بر طرف می‌شود، چه این آب، آب حرام باشد یا آب حلال باشد، تفاوت نمی كند. غذایی را كه انسان بخورد آن غذا یك اثری دارد، چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام باشد. در این مسئله اش فرقی نمی كند، صحبت در اثر دیگر است. آن اثر متافیزیكی و ماوراء طبیعه بودن وتأثراتی كه نفس انسان از این می‌پذیرد و اثراتی كه ملكوت انسان بواسطه این پیدا می‌كند، این آن چیزی است كه ما را نیازمند راهبر و نیازمند پیامبر و امام كرده است و إلّا مسائل ظاهری كه روشن است. قضایای ظاهری را كه انسان می‌فهمد. این برای ما یا ضرر دارد یا خیر دارد، این را كه انسان می‌فهمد، متوجه است. می‌گویند آقا خیلی از این مطالب را نمی فهمیم. خوب برای آنچه را كه نمی فهمیم خدا پیامبر فرستاده است، اگر ما می‌فهمیدیم كه نیاز به پیامبر نداشتیم! می‌گویند آقا ما این مطالب را درك نمی كنیم، این مطالب را نمی فهمیم، خوب اگر می‌فهمیدیم كه نیاز به راهبر نداشتیم! مثل اینكه بگوییم خود پیامبر نیاز به پیامبر دارد، خود امام زمان علیه‌السّلام نیاز به یك امام دیگر دارد. امام علیه‌السّلام كه همه مسائل برای او مكشوف است دیگر نیاز به كه دارد؟! امام علیه‌السّلام كه همه قضایا برای او روشن است او نیاز به كه دارد؟ ما چون قضایا برایمان مخفی است نیاز به امام داریم. ما نیاز به راهبر داریم، ما نیاز به پیامبر داریم، ما نیاز به ولی داریم، چون مسائل برای ما مخفی است. حالا اگر قضایا هم برای ما روشن می‌شد، روشن می‌شد كه دیگر احتیاجی به پیامبر نبود. پس اصلًا این فلسفه دین برای جهالت ماست، چون ما جاهلیم! اگر جاهل نبودیم دیگر دین برای ما نبود، ما خودمان می‌دانستیم چه می‌كنیم، ما خود می‌دانستیم كه چه عملی را انجام بدهیم و چه چیزی را ترك بكنیم.

 از نقطه ی نظر ظاهر كسانی كه می‌آیند و می‌خواهند فلسفه احكام را و تشریع احكام را در مسائل عادی پیدا بكنند، برای وضو فلسفه درست می‌كنند، وضو برای این است كه دست انسان كثیف می‌شود، انسان به واسطه ی این وضو، رفع آن قذارت دست را می‌كند. خوب اگر یك آستین داشته باشد لباس ما، دیگر قذارت كه برای دست پیدا نمی شود! یا اینكه می‌گویند باید سررا مثلًا شسته بشود، برای موها، چون موها كثیف است و ... می گویند دیگر! امروزه در كتابها می‌نویسند. این قضیه ... خوب اگر قرار بر این باشد، ماباید برویم همه ی سرمان را بشوییم، باید برویم در حمام وبیاییم نماز بخوانیم! اینكه مسح كشیدن كه دیگر چیزی را تمیز نمی‌

 كند! یا اینكه می‌گویند سطل خاكروبه و آشغال را بیرون در بگذارید، محل اجتماع شیاطین است، می‌گویند آقا منظور همین میكروبها وهمین چیزهاست و اینها! خوب این میكروبها و اینها به جای خود محفوظ، آن شیاطین‌ها هم به جای خود محفوظ. ما فقط فلسفه احكام را از نقطه ی نظر ظاهر داریم بررسی می‌كنیم، در حالتیكه این مسئله یك میلیونم فلسفه احكام از نظر باطن نیست! اینها همه جنبه های معنوی مورد نظر هست. آن جنبه های ظاهری كه برای ما روشن است، آن كه نیازی به بیان پیامبر و اینها ندارد. مسواك زدن یك مسئله روشن و واضح است، كسی كه مسواك نزند دندانهایش خراب می‌شود. حالا پیامبر هم بیایند بفرمایند: لَوْلا انْ اشُقَّ عَلی امَّتِی لأمرتهم بسِواك اگر اینطور سخت نبود بر امت من كه گاهی اوقات تساهل كنند و مسامحه كنند، من اینها را بر مسواك كردن امر می‌كردم. خوب گاهی اوقات انسان تنبلی اش می‌آید یا حال ندارد، یا در یك وضعیتی است كه نمی تواند بلند بشود خسته است. اما مسواك نزدن مشخص است، برای این است كه یك امراضی را بوجود می‌آورد، پیوره بوجود می‌آورد، هزار تا ناراحتی بوجود می‌آورد، كرم خوردگی دندان بوجود می‌آورد و ناراحتی هایی كه مربوط به سوء هاضمه می‌شود اینها بواسطه ی مسواك نزدن بوجود می‌آید. این را انسان می‌داند. حالا پیامبر هم می‌آید و روی این قضیه تأكید می‌كند. اما رسول خدا می‌آید همین مسواك زدن را از بعد معنوی نگاه می‌كند، اگر مسواك نزنی شیطان همراه تو به خواب خواهد رفت! این هم ما می‌فهمیم؟! آیا این را هم ما تشخیص می‌دهیم؟! كسی كه مسواك نزند ملائكه همراه او نمی خوابند، شیطان همراه او می‌خوابد، اجنّه همراه او می‌خوابند! اینها برای چیست؟ اینها به خاطر این است كه آن بعد معنوی و صورت مثالی و ملكوتی قضیه است كه بر ما مخفی است. ما می‌گوییم بسیار خوب حالا مسواك نزدیم و ما كه دندانهایمان تمیز است، اما اینكه الان در این وضعیت كه این ارتباط بین غذای باقی مانده ازنقطه نظر جلب شیاطین و جلب نفوس خبیثه و اجنّه با انسان وارتباط آنها با انسان و كیفیت تأثیر گذاری آنها بر انسان واین اثرات منفی ای كه ممكن است بر خواب بگذارد، برآن نفس بگذارد، این برای چیست؟ این برای آن مسائلی است كه باید دیگری بیاید بیان كند آن كسی كه دارد می‌بیند كه این كه الان دارد می‌خوابد، شیطان با اوخوابیده است، اینكه الان در اینجا دارد میرود این قسم است. میگویند در آنجا نرو ودر آنجا نماز نخوان. وقتی كه می‌گویند ظرف را بیرون منزل بگذارید یعنی شیاطین می‌آیند و با این منزل ارتباط برقرار می‌كنند. بین مسائل مادی و مسائل معنوی از نقطه ی نظرارتباط بسیارارتباط تنگاتنگ و بسیار ارتباط دقیقی وجود دارد كه ما از آن مسئله خبر نداریم. ظرف را در بیرون منزل بگذارید، زباله را باید شب دربیرون منزل بگذارید. آن وقت انسان به این مسائل توجه نمی‌كند و بعضی ازمسائل و ناراحتی‌ها و قضایایی برای او به وجود می‌آید. می‌گویند آقا چرا منزل این جوری است؟ چرا آن جا اینطوری است؟ چرا این مسائل اینطوری است؟ و همین طور كارهایی را كه انسان انجام میدهد، همه اینها بر اساس آن ارتباط بین تاثیرات ملكوتی و تاثیرات نفسی است با انسان كه اگر ما به این مسائل توجه بكنیم آن حظ خود را از نقطه ی نظر ارتباط می‌بریم والّا نمی بریم.

 در موقع خواب باید روبه قبله خوابید چرا باید روبه قبله خوابید؟ میگویند آقا یك جریانی است (این طوری كه نقل می‌كنند) یك جریان مغناطیسی است كه باعث می‌شود آن آهنی كه در خون است، آن آهن سلولها را و گلبولها را به گردش در بیاورد و این دارد بر دور شمال و جنوب می‌گردد. خوب آقا كسی كه قبله به این طرف میشود آن‌ها چی؟ این‌ها یك مسائل ظاهری است و كسانی كه آمده اند و خواسته اند به این كیفیت ... نه آقا جان! كسی كه می‌خواهد روبه كعبه بخوابدهمان طوری كه بدنش را به سمت كعبه دراز می‌كند، نفس و ملكوت خود را هم به سمت نفس و ملكوت كعبه دارد متوجه می‌كند، این است معنایش! چرا ما باید همیشه دنبال مسائل ظاهری و عادی بگردیم؟! آن دفعه عرض كردم خدمتتان، مستحب است كسی كه وارد مسجد می‌شود با پا ی راست وارد شود، وقتی خارج می‌شود با پا ی چپ خارج شود. كسی كه برای تجدید وضومی رود با پا ی چپ وارد شود ... بعضی‌ها گفته اند كه آقا وقتی انسان سكته می‌كند از طرف راست می‌افتد، یعنی بدن به طرف راست تمایل پیدا می‌كند. خوب حالا هیچ وقت انسان سكته نمی كند، همان موقعی كه می‌خواهد دستشویی برود بلند می‌كند؟! یعنی این در همه ی عمر ... شما حساب كنید اگر یك كسی نود سال عمرپیدا كرده است، این سكته فقط آن موقع می‌آید، كه ایستاده ایستاده، اینكه می‌خواهد برود توی دستشویی ... چند نفر تا حالا توی دستشویی سكته كرده‌اند؟ اینها حرفهای چرند و حرفهای بی پایه و بی اساسی است كه همه اینها به خاطر جهل و ندانستن ... آقا! پای راست پای بركت است پای خیر است، انسان باید با دست راست بنویسد با پای راست حركت را شروع كند با دست راست غذا بخورد. اینها چیزهایی است و تاثیراتی است كه به وجود می‌آید و بعضی‌ها با دست چپ دستند، آنها هم انشاء ال له تمرین كنند، اگر كسانی كه اینجا هستند كم‌كم شروع كنند با دست راست نوشتن كه آن خیر و بركتی كه در دست راست است در دست چپ نیست.

 اینها یك مسائل واقعی است، یك مسائل حقیقی است، كه آن كسانی كه چشمشان باز شده إشراف پیدا كردند اینها را می‌بینند، آن كسانی كه نه، مانند ما إشرافندارند، باید بپذیرند! اگر نپذیرند از كیسه‌شان رفته اگر بپذیرند به نفعشان هست. این ارتباط بین نفس و بین عالم ملكوت و عالم مثال است كه كیفیت تأثیر افعال را در انسان توجیه می‌كند.

 چرا می‌گویند بلند شوید و نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند در موقع ظهر اوّل وقت نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند؟ چون در اوّل وقت یك خصوصیتی است كه در تأخیرش نیست. ما یك وقتی، بر حسب اتّفاق از كنار خیابانی می‌گذشتیم، موقع اوّل وقت بود، موقع غروب بود، رفتیم در یك مسجدی به یكی از رفقا گفتیم در همین جا نگه دارید نماز را می‌خوانیم بعد برویم آنجایی كه قرار است برویم. رفتیم آنجا دیدیم كه امام جماعت نیامده است، یك عده كمی آمده‌اند اوّل وقت بود، ما نماز را خواندیم. نیم ساعت بعد امام جماعت آمد! كم‌كم افراد پیدا شدند. من از آنها سؤال كردم كه چرا اوّل وقت ایشان نمی‌آید؟ گفتند كه آقا اینها كسبه‌

 هستند، كم‌كم اینها در موقع اول وقت مشتریها را راه بیاندازند، كم‌كم دست بردارند، یك مقداری طول می‌كشد تا بخواهند بیایند، و از این امام جماعت درخواست كرده‌اند كه یك مقداری به تأخیر بیاندازد و ایشان هم سه ربع یك وقتهایی چهل دقیقه بعد از مغرب آمده بود و می‌خواست نماز مغرب را بخواند! مرحوم آقا ظهرها مسجد قائم می‌رفتند، از خیابان آهنگ، آن زمان كه تمام آنجا (اگر رفقا رفته باشند آن منزل را دیده باشند) تا فاصله بیش از یك كیلومتری، همه خاكی بود ماشین نبود. ایشان می‌رفتند در مسجد قائم، وقتی كه آنجا می‌رسیدند، موقع اوّل نماز هفت نفر، هشت‌نفر، ده نفر، پنج نفر بیشتر نبودند! سر وقت می‌گفتند اذان بگویند و نماز می‌خواندند. من زمان طفولیت یادم است، این اواخر مسئله فرق كرده بود و افراد بیشتری می‌آمدند، تقریباً در حدود ده سالگی، هشت سالگی، دوازده سالگی را بنده عرض می‌كنم. پنج نفر پشت سر ایشان بودند. سر وقت آن خادم مسجد (خدا رحمتش كند مش رحمت‌اللَهی بود كه به رحمت خدا رفت) اذان می‌گفت و ایشان هم نماز می‌خواندند. مؤذن، خادم مسجد و امام، ایشان بودند پنج نفر پشت سر ایشان اقتدا می‌كردند می‌گفتند نماز باید اوّل وقت باشد، هر كسی می‌خواهد، بیاید بخواند.

 این دو نگرش است، یك نگرش منتظر مردم است و غافل از آنجا، نگرش دوّم منتظر آنجا و غافل از مردم است. وقتی رسول خدا می‌گوید نماز اوّل وقت بخوان، گفته یا نگفته است؟ وظیفه شما ...، چرا ما بیاییم خودمان را گول بزنیم؟ چرا؟ من نمی‌خواهم تنقید كنم ولی می‌خواهم رفقا را به اهمیت موضوع متوجه كنم، كه اینطور نیست كه انسان از هر كسی هر چیزی را بپذیرد و به هر آستانی سر فرود بیاورد، باید انسان بداند كجا می‌رود و كجا ...، افرادی بودند در همین نجف، در همین حوزه نجف، در صحن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نماز می‌خواندند، یكی اول فجر، یكی بیست دقیقه بعد از فجر، یكی نیم ساعت بعد فجر، مرحوم آقا می‌فرمودند با چشم خودم می‌دیدم افرادی می‌آیند از علماء نجف در آنجا نماز می‌خوانند ده دقیقه مانده به طلوع آفتاب! بخاطر اینكه ما هم اینجا نماز بخوانیم! بخاطر اینكه یك عدّه هم می‌آیند و بالاخره هم اول فجرشان مشتری دارد هم بیست دقیقه بعدش و هم تا برسد به ده دقیقه آخر. یعنی این جناب سه ربع، نیم ساعت، چهل دقیقه، یك ساعت، یك ساعت و ربع، یك ساعت و نیم نمازش را به تأخیر می‌اندازد برای اینكه بیاید اقامه جماعت كند! این نماز را امیرالمؤمنین راضی است؟! این نماز مورد رضایت امیرالمؤمنین است؟! یا نه! اینها همه سر كلاه رفتن است! همه اینها سر آدم كلاه رفتن است و همه گول زدن است و همه گول خوردن است. قبل از اینكه انسان بخواهد كسی را گول بزند، خودش گول خورده است. قبل از اینكه انسان بخواهد كلاه سر كسی بگذارد اول كلاه تا اینجایش آمده است. امیرالمؤمنین فرموده است فجر صادق كه شد بلند شو و نماز بخوان، می‌خواهد كسی بیاید، می‌خواهد نیاید به جهنم! مگر تو مسئول نماز مردمی؟ تو برو به فكر خودت باش بدبخت! تو را می‌گذارند در یك متر و بین دو متر و هیچ كس دیگر از اینهایی كه تشییع می‌كنند و دست و پایت را می‌بوسیدند و قربان و صدقت می‌رفتند، نمی‌آیند آن داخل خاك هم می‌ریزند رویت، چند تا سنگ هم می‌كوبند روی سرت می‌روند و دیگر هم برنمی‌گردند! اینها این هستند! به فكر آن روزت باش! آدم رندان‌

 نیست كه به فكر امروز باشد. نماز را یك قدری دیر بخوانیم مؤمنین برسند! كدام مؤمنین؟! اگر مؤمنین مؤمن بودند كه طلوع فجر بیدار بودند، نه ده دقیقه قبل از طلوع بلند شوند بیایند! كدام مؤمنین؟! نماز را بخوانیم برای اینكه صفوف مسلمین متشكل بشود. آن صفی كه باید برای ده دقیقه قبل از طلوع متشكل باشد، متشتت باشد، نه متشكل باشد! این بود قضیه و این است قضیه. و انسان باید در این بینابین مسیر خودش را مشخص كند، كجاست آن آنطرف، این هم اینجا، انسان ببیند چكار كند.

 در نماز اول وقت یك اثری است كه در بقیه نیست. یكی از رفقا می‌گفت آمدم در فلان جا دیدم یك نفر ایستاده است، اول وقت روزجمعه دارد نماز می‌خواند، دو صف هم از ملائكه پشت سرش هستند. گفتم می‌دانی چرا اینطور است؟ این شخص هم اول وقت خوانده و هم اذان گفته و اقامه گفته است برو از او بپرس. رفت پرسید، گفت بله. گفتم چون روایت داریم، كسی كه اول وقت نماز را بخواند و اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائكه پشت سرش می‌ایستند، اگر اقامه تنها بگوید یك صف است وچون این اذان گفته دو صف است. اینها شوخی نیست ها! دیدند دیگر! شعبده نیست، چشم بندی هم نبوده است! این یك واقعیت است! حالا این ملائكه كه دارند پشت سر این نماز می‌خوانند هیچ اثری برای این ندارد؟ همین طور نماز می‌خوانند می‌روند؟ نه! آن آثار و بركاتی كه از نفس آنها تراوش می‌كند، همه متوجه او می‌شود و اگر انسان بایستد از اول وقت به تاخیر بیندازد فایده‌ای ندارد، ملائكه می‌روند می‌گویند ما وقت نداریم دیگر بیاییم، می‌خواستی بخوانی! ما كار داریم، می‌رویم سراغ آن كسی ... كره زمین مستدیر است دیگر، در هر ثانیه‌اش، در هر دقیقه‌اش یك طلوعیست و یك غروبی، در هر دقیقه‌اش یك اذان ظهریست می‌گویند ما می‌رویم نزد آنهایی كه وقت اذان ایستاده‌اند برای نماز اینجا دیگر گذشته است بیكار هم كه نیستیم هی بلند شویم بیاییم اینجا و بیاییم آنجا! ما می‌روییم سراغ ... این مأموریت مال اینجا بود، برو تا فردا! از كیسه‌ات رفته است!.

 بنده این را می‌خواستم بگویم، در یك مجلسی بودیم كه مجلس جشنی بود، جشن عقدی بود، بسیاری از ائمّه جماعات در آن مجلس بودند اول وقت مغرب كه شد مرحوم آقا آمدند از این در بیرون رفتند از در دیگر وارد شدند، در یك اتاق به اتّفاق رفقایشان نماز مغرب خواندند و برگشتند سر جایشان نشستند امّا بنده با چشم خودم دیدم افرادی كه در آنجا بودند تا نیم ساعت به نصف شب هنوز نماز را نخوانده بودند! كه اگر می‌خواستند به منزلشان برسند نماز مغربشان قطعاً قضا شده بود! این هم امام جماعت! این هم اهل منبر! این هم بیا و برو! این هم هست! حالا آمدند این وضعیت را برای ما توضیح دادند، مسأله این است، این هم خیراتش است، این هم بركاتش است، این هم آثارش است، این هم این طرف است. صحبت كه می‌كند ظلمت در دل آدم می‌آید، از امام از پیغمبر حرف می‌زند، ولی انگار یك چیز تو پوشالی تو خالی است. خودش هم نمی‌فهمد چه دارد می‌گوید! این حرف می‌زند، به انسان جان می‌دهد روح می‌دهد، عوض می‌كند. او حرف می‌زند همین را می‌گوید همین حرف را می‌زند همین مطلب را كه در ... آنچه را كه ما داریم در همین‌

 كتابهاست از ائمّه هست. ما كه از خودمان چیزی نیاوردیم، چیزی هم نداریم. مطالبی كه در كافیست و در كتب احادیث از امام صادق ما داریم این را می‌گوییم، آن وقت افتخارش را هم ما می‌كنیم! هنر ما این است! مطلب را از امام می‌گیریم فخرش برای ماست، افتخارش برای ماست! این همان حرف را می‌آید می‌زند ولی چه كار می‌كند؟ ولی وقتی كه حرف می‌زند، انسان می‌بیند فقط از همین مرتبه ظاهر رد نمی‌شود، از همین كلام عبور نمی‌كند، از همین فقط صحبت نمی‌گذرد، فقط در حال لفاظی و پرداختن به تعبیرات و زیبا سازی كلام و اینها می‌گذرانند امّا این می‌آید صحبت می‌كند ...

 مرحوم آقا واقعاً اینطور بودند وقتی كه انسان می‌نشست پیششان حرفی كه می‌زدند انسان احساس می‌كرد كه این یك حال و هوای دیگری دارد، ولو یك جمله می‌گفتند! مرحوم علامه طباطبایی وقتی كه صحبت می‌كردند انسان احساس می‌كرد كه مطلب یك حیات و یك نشاطی در آن نهفته است، همان حرف علامه را بنده از شخص دیگری شنیدم، همان حرف را همان صحبت را، همان چیز را بمحض اینكه شنیدم گفتم این چه كسی است دارد این حرفها را می‌زند؟! چطور می‌شود این صحبتها بشود؟ صحبتهای به این خوبی پس چرا كدورت دارد می‌آورد؟! فقط كدورت این نیست كه انسان در بعضی از غنا و آلات موسیقی و امثال ذلك و غیره برایش پیدا بشود، نه! حرف خدا می‌زند ولی این خدا كدورت آور است! حرف از پیغمبر می‌زند، ولی كدورت آور است! حرف از معارف می‌زند، ولی كدورت‌آور است! چون این مطالب فقط در دریچه ظاهر نفس او قرار گرفته، نه در باطن در باطن رسوخ نكرده است. لذا افرادی كه اینها دارای چشم ملكوتی هستند، تاثیرات افعال را در آن تشكل صور برزخی می‌توانند ببینند، می‌توانند آنها هم مشاهده كنند.

 یك وقت یكی از رفقا خدا رحمتش كند مرحوم آقای بیات رحمة ال له علیه، ایشان برای من نقل می‌كرد كه به اتّفاق مرحوم آقای انصاری ما رفتیم به منزل یكی از آقایان، شخص معروفی بود، پیرمردی بود سید معمّم، شبی بود زمستانی ما را دعوت كرده بود و زیر كرسی نشسته بودیم و ایشان از حالات خودش بیان می‌كرد من دیدم چقدراین چهره نورانی دارد! چقدر این ...، همین كه این خطورات در من گذشت كه این چقدر چهره‌اش نورانی است، یك دفعه آقای انصاری رو كردند به من گفتند كه خیلی توجه نكن، بخاطر ترك حیوانی است كه این كرده است! البته اشكال ندارد، نه اینكه كار بدی كرده است منظورم چیز دیگری بوده است یك وقتی برای رفقا این قضیه پیدا نشود. یعنی همین ترك خوردن گوشت حیوانی این اثر را بوجود آورده كه او را از تعلق به حیوانیت یك قدری دور كرده است البته این هست نه اینكه غلط است. در بعضی از مواقع، وقتی كه استاد صلاح بداند و برای انسان جنبه‌های كدورت دارد غلبه می‌كند، او به بعضی از این مسائل در مقاطع خاص دستوراتی دارد و همانطوری كه خود مرحوم آقا هم این مطلب را نسبت به بعضی‌ها داشتند و همین طور در دستورات عمومی، كم خوردن گوشت یكی از دستوراتی است كه باید انسان انجام بدهد اولًا خودش زیاد خوردن ضرر دارد و بعد هم طبعاً یك اثراتی را برای انسان بوجود می‌آورد، همانطوری كه از نظر ظاهر گوشت زیاد ممكن است آثار منفی در انسان بوجود بیاورد از نقطه نظر گوارش و امثال ذلك از نقطه نظر

 ملكوتی و مثالی هم خوب نیست، آثار خوبی ندارد و نفس را از نقطه نظر حركت و رسیدن به تجرّد باز می‌دارد و نفس را در آن محیط و در آن ظرفیت حیوانی خودش تثبیت می‌كند. این مطلب هست. لذا ایشان هم می‌فرمودند كه بهتر است كه انسان ... البته برای افرادی كه ضرورت دارد مسئله جداست، برای افرادی كه ضعف دارند مسئله جداست، برای افرادی كه دارای یك شرائط خاصی هستند، باید رعایت آن شرائط را داشته باشند ولی بطور كلی این مطلب هست. بعضی از دستوراتی كه هست، افراد افراط می‌كنند، دیده شده است كه افرادی برای تسریع در مسیر گاهی به بعضی از خودسری‌ها می‌پردازند. این از آن مواردی است كه نباید انجام بشود، باید همین مطلب در قالب دستور و در قالب برنامه باشد و اتفاقاً هم حالاتی پیدا می‌كنند، نه اینكه اینطور نیست حالاتی پیدا می‌كنند، حالات خوبی هم پیدا می‌كنند بعضی از خوارق عادات هم ممكن است برایشان پیدا بشود چشمانشان به بعضی از مسائل برزخی و غیره باز بشود، اینها همه مطالبی است كه هست. ولی از آنجایی كه این مطالب نمی‌تواند مقصد باشد، عمل كردن به این مطالب بدون توجه به مسائل دیگر، زیانهایی را به وجود می‌آورد. این شخص از زمره آن افراد بود و این شخص بواسطه همین دستورات، مطالبی پیدا كرده بود كه از جمله طی‌الارض وغیره پیدا كرده بود كه از مرحوم آقای انصاری در همان جلسه تقاضا می‌كند و به ایشان پیشنهاد می‌كند كه این مطلبی كه راجع به طی‌الارض الان بدست آوردم، من این را خدمت شما بدهم. كه ایشان در آنجا صحبت می‌كنند ما نیاز به اینها نداریم و چه ... و خیلی آن شخص منقلب می‌شود.

 این یك مسئله است! همین یك عمل، از نقطه نظر ظاهری برای انسان یك آثاری را بوجود می‌آورد عكسش هم همینطور است، كسی كه در خوردن لحمیات و در مواد حیوانی افراط كند، عكسش برایش پیدا می‌شود. یك نوع كدورت و یك نوع ثقالت و یك نوع حالت غلبه حیوانی برای انسان پیدا می‌شود لذا انسان باید مراعات كند اینطور نیست. حالا این غیر از آن جنبه حلّیت و حرمت و رعایت مسائل شرعیش است. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند در هفته بیش از دو بار انسان خوب نیست گوشت بخورد و مقصود ایشان این نیست كه حالا ... یعنی یك غذایی باشد كه دارای گوشت زیاد باشد اما اگر غذای كمی باشد، نه، این جزو این دستور نیست. انسان خیلی غذاها می‌تواند بخورد موادی بخورد كه هم پروتئین دارند، هم ضرر گوشت را ندارند. چرا انسان حتماً باید به این طیف و به كیفیت باید بپردازد؟!

 علی كل حال رعایت این مسائل برای انسان لازم است. هم در مورد تغذیه، هم در مورد افعال، افعال عبادی و غیر عبادی، هر كدام از اینها در نظام تربیتی انسان یك اثر دارد اثر خاص به خودش را دارد. نماز یك اثر دارد، یك اثر ملكوتی دارد، حج یك اثر ملكوتی دارد. حجی را كه انسان انجام می‌دهد یك اثر دارد. می‌گویند انسان چرا برود حج انجام بدهد؟! پولش را به فقرا بدهد! حج اثر خودش را دارد، كمك به فقرا هم اثر خودش را دارد. انسان نمی‌تواند این را جایگزین آن كند. بله! اگر در یك جا مسئله دائر مدار یك امر اهم و مهم شد، در آنجا انسان باید رعایت این قضیه را بكند، اما اینكه می‌تواند كمك به فقرا بكند، در امور تبرعی‌

 می‌تواند اقدام بكند و این حج انجام ندهد، نه! آن اثر را ندارد! آن اثر خاص مربوط به اوست. حج هم كه می‌خواهد انجام بدهد، عمره هم كه می‌خواهد انجام بدهد، باید طبق دستور باشد. یعنی آنطوری كه گفته شده انجام دهد، نه سر خود! الان مشاهده می‌شود افرادی كه برای عمره می‌روند، یا افرادی كه برای حج می‌روند، بعد از اینكه از احرام بیرون آمدند، هر روز می‌روند عمره انجام می‌دهند، در مسجد تنعیم می‌روند و عمره مفرده می‌آیند انجام می‌دهند! همه اینها اشكال دارد! همه اینها خلاف شرع است! در یك ماه، كراهت شدید دارد كه انسان دو عمره انجام بدهد. در عرض ده روز، حرام است كه انسان دو عمره انجام بدهد. حالا می‌گوید ما كه این همه راه را رفتیم، این همه زحمت تا اینجا كشیدیم، پس روزی سه باربرویم بیاییم عمره انجام بدهیم، ثواب برود بالا! نه آقا جان! اینها دورت می‌كند! سر خود كه انسان نمی‌تواند هركاری را انجام بدهد! نگفتند؟! می‌گویند كه بعضی‌ها می‌گویند كه پول خرج كردیم، حرام نشود! هر روز بلند شویم برویم ... البته بعضی از افراد، مال بعضی از شهرستانها! اینطور كه شنیدیم. یكی از رفقا می‌گفت برای من نقل می‌كرد می‌گفت وقتی كه بعد از حج من رفتم در مسجد تنعیم، در آنجا محرم شدم و آمدم یك عمره هم انجام دادم. بعضی از شبها به منزل تلفن می‌كردم و با اهل بیت راجع به بچه‌ها وغیره صحبت می‌كردم، حالشان را سؤال می‌كردم. وقتی شب تلفن كردم عیالم از من پرسید دیروز شما عمره انجام دادید؟ گفتم تو از كجا می‌دانی؟! گفت دیشب مرحوم آقا را خواب دیدم كه به فلانی بگو كه در یك ماه بیش از یك عمره نباید انجام داد. اینها همه چشم بندی نیست‌ها اینها واقعیت دارد. حالا چون تا اینجا ... یك وقتی داریم ... نه آقا! بجای این برو طواف انجام بده. هزار مرتبه هم طواف انجام بدهی باز هم جا دارد. الطواف بالبیت صلوةٌ[[3]](#footnote-3) آنجا خدا او را می‌خواهد، در اینجا این را می‌خواهد. این عمره كه اینقدر به آن اهتمام شده است، این حج كه اینقدر به آن اهتمام شده است، كه به قول مرحوم آقا، رفتن به حج حتی با گذشتن برخار مغیلان هم می‌ارزد كه انسان این حج را انجام بدهد. ولی وقتی كه رفت انجام داد دیگر نباید برود عمره انجام بدهد. بنشیند ... برود طواف انجام بدهد، بنشیند قرآن بخواند، بنشیند به كعبه نگاه كند النظر الی الكعبة عبادة[[4]](#footnote-4) بنشیند نگاه كند ثواب را چه كسی می‌خواهد بدهد؟! تو می‌خواهی بدهی یا او می‌خواهد بدهد؟! او می‌گوید نمی‌خواهد اینجور باشد. آن بخاطر احترام بیت گفته است، ماهی یك مرتبه عمره انجام شود. كسی كه وارد می‌شود، احترام بیت اقتضا می‌كند كه یك مرتبه انجام بدهد دو دفعه بخواهد انجام بدهد، خراب كرده است، این ... هم از آن طرف، هم از این طرف ... هم از آن طرف كه بعضی‌ها با این مسئله بعنوان یك مسئله خیلی عادی و خیلی پیش پا افتاده نگاه می‌كنند، می‌گویند آقا چرا شما مكه نمی‌روید؟ بنده مستطیع نیستم! شما مستطیع نیستی؟! شما با این خصوصیت و با این شأن و با این شخصیت، مستطیع نیستی؟! نه! من اگر بخواهم بروم حتماً باید پنجاه نفر همراه من باشند، بیست نفر این طرف ما را بگیرد، بیست نفر هم آن طرف را بگیرند، عقب و جلو و فلان ... با

 این كیفیت هنوز نمی‌شود! پس مستطیع نیستیم! و بدون حج از دنیا می‌روند و حج را انجام ندادند! این یك تفكر است. رساله عملیه هم داشته باشد داشته باشد! مرجع هم می‌خواهد باشد، باشد! تفكر او نسبت به مسائل اسلام ناقص است كامل نیست. آن كسی كه می‌گوید برو ... این از یك طرف، آن طرف یكی دیگر،، می‌گویند حج واجب است بروی امّا اگر بچّه داری عیب ندارد بچّه ناراحت می‌شود، بشود! همینقدر كه نمیرد اشكال ندارد! نه! مرحوم آقا می‌فرمودند: كسی كه بچه كوچك دارد و رفتن به حج موجب می‌شود صدمه به او وارد بشود، حج بر او واجب نیست، باید بچه را نگه دارد. خیلی دقیق! آن كسی كه می‌گوید اگر شده بر خار مغیلان برو و به حج برو، می‌گوید اگر یك بچه پنج ساله داری یا بچه سه ساله داری و در رفتن تو ضربه می‌خورد، حرام است بروی! باید بنشینی بچه‌ات را نگه داری. مگر تو نمی‌خواهی مكه بروی؟! ثواب یك مكه همان ثواب است. اینطور انسان باید در مقام اتصال باشد. یكی از اقوام نزدیك ما كه بسیار به سفرها می‌رفت، چند ماه می‌رفت، چهار ماه، پنج ماه، به سفر می‌رفت، همین سفرهای كربلا و عتبات و مكه و یك گردشی می‌كرد و یك دور دور زمین می‌گشت و بعد می‌آمد، می‌خواست خدا را آنجاها پیدا كند! هر سال كارش همین بود! از اول رجب كه می‌شد، دیگر ما ایشان را نمی‌دیدیم تا نزدیكهای محرّم كه برمی‌گشت و دوباره ... پنج ماه طول می‌كشید! بارها می‌شد ... ظاهراً مرحوم آقا هم در بعضی از همین كتبشان اسم ایشان را آورده‌اند. یك روز وقتی كه ایشان از سفر حج و عتبات و حتی جاهای دیگر هم ... ظاهراً سوریه رفته بودو مصر هم ظاهراً رفته بود و رفته بود زیارتش را تكمیل كند. چون بنا بر یك خبری حضرت زینب در مصر مدفون هستند ودر قاهره هستند، خواسته بود آنجا هم زیارتش را تكمیل بكند و با دست پر آمده بود. من یادم است در آن مجلس وقتی كه مرحوم آقا رفتند پیش ایشان، فرمودند كه حاج آقای فلان! شما در این سفرها دنبال چه دارید می‌گردید؟ اگر دنبال خدا می‌گردید، آن خدا را در همین منزل خودتان پیش زن و بچّه‌تان پیدا كنید، شما یك بچّه دوازده ساله را شش ماه رها می‌كنید و به دست چه كسی می‌سپارید؟ شش ماه این پسر پدر ندارد، مادر ندارد! به دست این و آن می‌سپارید تا اینكه دنبال خدا این طرف آن طرف بگردید؟! اینجا باید باشید! در اینجا پیدا كنید، به تكلیفتان باید برسید. آن خدایی كه در مكه است، آن خدا الان در این اتاق هم هست، آن خدایی كه در كربلاست آن خدا هم در اینجا هم هست.

 نمی‌دانم این قضیه را خدمت رفقا عرض كردم یا نه. الان به ذهنم آمد كه فرزند یكی از اولیاء الهی كه از اساتید مرحوم پدر ما بود، ایشان برای خود من نقل كرد كه در سفری كه در ایام سابق برای عتبات رفته بودند، آن زیارت عتبات و اماكن مشرفه، حال و هوایی برای ایشان بوجود آورده بود كه دیگر نمی‌خواست به ایران برگردد، می‌خواست در همان جا بماند و دیگر اصلًا تا آخر عمر در آنجا بماند. در حالی كه ایشان سرپرستی برادران خردسال خودش را در آن موقع كه پدرش از دنیا رفته بود به عهده داشت و تصمیم بر این گرفته بود كه وقتی كه ایران بر می‌گردد، دیگر مسائل خودش را بنحوی تنظیم كند و ترتیب بدهد و در عراق برگردد و دیگر

 در آنجا بماند. آن شب آخر پدرش را در خواب دید، گفتند فلانی یك دست كشیدن به سر این ... در آن موقع برادر ایشان، تقریباً حدود پنج، شش سال سنّش بود. یك دست كشیدن به سر این از گذشت یك عمر در این اماكن برای تو ثوابش بیشتر است. یك عمر در اینجا بمانی به اندازه یك دست كشیدن به سر این نمی‌رسد! حساب است آقا جان! هر چیزی در این دنیا روی حساب خودش باید انجام بگیرد. نمازش بجای خود، روزه‌اش بجای خود، حجّش بجای خود، كمك به ایتام بجای خود، حرامش بجای خود، واجب بجای خود. نه خود سری و نه افراط دیگر مطلب را ما در اینجا راجع به این مقدار از دیدگاه نسبت به این قضیه، تمام می‌كنیم، انشاءل له در جلسه آینده به دیدگاه دوّم نسبت به این عبارت امام صادق (اگر خداوند توفیق بدهد لولاالبداء) می‌پردازیم.

 پس محصّل كلام تا اینجا این شد كه بر طبق آن كیفیتی كه خدای متعال، نفس را خلق فرموده است و استعداد برای تكامل را در او بوجود آورده است، این احكام و این تكالیفی كه خداوند برای ما این احكام را تدوین فرموده است، همه اینها نه تعبّداً، بلكه وجداناً و شهوداً و تكویناً، به عنوان واقعیت، نه به عنوان تعبّد و پذیرش، نه به این عنوان كه خدا گفته ما قبول می‌كنیم بعد خدا این اثر را بوجود می‌آورد نه نه نه! اینطور نیست! گرچه اگر این هم باشد باز اشكال ندارد، نه! خود این عمل در عالم آفرینش، یك عمل و عكس‌العملی را بوجود می‌آورد، این عمل و عكس‌العمل را می‌گویند نظام تكوین و تشریع. این عمل و عكس‌العمل باید به دست فرد خبیر و بصیر، كه ولی خدا یا پیامبر یا امام علیه‌السّلام و یا ولی‌ای كه به مقام فنا، و بقاء بال له و بامرال له رسیده باشد، باید در اختیار افراد قرار بگیرد. بنابراین انسان نمی‌تواند نه به هر كسی گوش فرا بدهد و نه دستورات هر كسی را عمل كند. باید مسائل و دستورات فردی باشد كه چشمش باز شده باشد، چشم ملكوتی او باز شده باشد، مصالح را آن طوری كه هست ببیند و واقعیات را آنطوری كه هست مشاهده كند و آنها را در اختیار افراد قرار بدهد. انشاءال له امیدواریم كه خدای متعال ما را مطیع دستورات بزرگان قرار بدهد و چشمان ما را نسبت به وظائف و تكالیف خودمان بینا كند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. من قارف ذنبا فارقه عقل لم يعد اليه ابدا جامع السعادات ج ١ ص ٦٧ (از نرم افزار كيمياى سعادت) [↑](#footnote-ref-1)
2. بخشى از حديث عنوان بصرى روح مجرد ص ١٧٧ [↑](#footnote-ref-2)
3. عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال: الطواف بالبيت صلاة إلا أنّ الله أحل فيه النطق مستدرك الوسائل، ج ٩، ص ٤١٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافى، ج ٤، ص ٢٤٠، عن ابى عبدالله عليه‏السّلام قال: النظر الى الكعبة عبادة و ... [↑](#footnote-ref-4)